

از تأسیس بنیاد تا تصویب سند

مروری بر تحولات بنیاد ملی نخبگان در مصاحبه با دکتر آریا الستی

بنیاد ملی نخبگان، به عنوان نهاد تخصصی سیاست‌گذار امور نخبگان و صاحبان استعدادهای برتر، نهادی است با عمری کمتر از ۱۰ سال که در مدت کوتاه فعالیت خود، تأثیرات مهمی بر جای گذاشته است. آشنایی با این نهاد، حوزه‌های مأموریت‌ها و فعالیت‌ها و نیز راهبردها و جهت‌گیری‌های عمده آن، برای فعالان در عرصه آموزش و پرورش استعدادها و درخشان نه تنها مفید، بلکه ضروری است. در میان کسانی که نظرات و دیدگاه‌هایشان در تعیین سمت و سوی حرکت بنیاد ملی نخبگان مؤثر بوده است، نام دکتر آریا الستی درخور درنگ و توجه ویژه است. مروری بر کارنامه علمی و پژوهشی و سوابق اجرایی ایشان حاکی از آن است که خود از چهره‌های شاخص علمی کشور و در کنار آن، مدیری برخوردار از نگاه عمیق و راهبردی است:

عضو هیأت علمی دانشکده مهندسی مکانیک و استادممتاز (۱۳۷۹ و ۱۳۸۷) و پژوهشگر نمونه دانشگاه صنعتی شریف (۱۳۸۵ و ۱۳۸۶)، رئیس مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور (۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸)، معاون پژوهش و برنامه‌ریزی بنیاد ملی نخبگان و رئیس شورای راهبری طرح شناسایی و هدایت استعدادها و برتر، شهاب (۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲) و دبیر ستاد تدوین سند راهبردی کشور در امور نخبگان (۱۳۸۹ تا ۱۳۹۱). ایشان در حال حاضر ریاست ستاد اجرایی‌سازی سند راهبردی کشور در امور نخبگان (۱۳۹۲ تا کنون) را در بنیاد ملی نخبگان بر عهده دارند. با ایشان درباره چگونگی شکل‌گیری و تحول بنیاد ملی نخبگان در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۱ و نیز تدوین و تصویب سند راهبردی کشور در امور نخبگان، به گفتگو نشسته‌ایم. لازم به ذکر است در پایان این گفت‌وگو، بحثی در خصوص نگاه بنیاد ملی نخبگان به «مدارس استعدادها و درخشان» و نحوه اجرای «طرح شناسایی و هدایت استعدادها و برتر (شهاب)» انجام شده بود که متأسفانه به دلیل کیفیت نامناسب ضبط صوت، امکان پیاده‌سازی آن فراهم نشد. لذا به جهت رعایت امانت، از انتشار این بخش گفت‌وگو خودداری شد.

❖ **لطفاً به اجمال، بنیاد ملی نخبگان را در قالب تاریخچه شکل‌گیری آن معرفی کنید.**

یکی از مراسمی که رهبر معظم انقلاب طی دو دهه اخیر مصرا نه تأکید داشته‌اند که اجرا شود، دیدار با افراد جوان و استعدادهای برتر است که معمولاً در اوایل مهر انجام می‌شود و طی این جلسات، جوانان و دانشجویان مستعد دغدغه‌های خود را مطرح می‌کنند. رهبری در اواخر دولت هشتم پیشنهاد دادند که خوب است بنیادی تشکیل شود تا مسائل نخبگان را به صورت خاص پی‌گیری کند و

جایگاهش را هم تعیین کردند. فرمودند که قبول ندارم ذیل یک وزارت‌خانه باشد، بلکه خوب است بنیاد در تشکیلات ریاست جمهوری باشد تا به امکانات کشور دسترسی بهتری داشته باشد. در اواخر دولت هشتم گفت‌وگوهایی در دولت انجام شد و پیش‌نویس اساس‌نامه بنیاد را تهیه کردند.

در سال‌های نخست دولت نهم کار با جدیت پی‌گیری شد، اساس‌نامه در شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسید و نخستین رئیس بنیاد ملی نخبگان انتخاب شد. در دوره اول، معاون اول رئیس‌جمهور ریاست بنیاد را بر عهده داشت و قائم‌مقامی داشت که کارهای اجرایی بنیاد را انجام می‌داد. با فعالیت‌های اولیه آقای دکتر زلفی‌گل، قائم‌مقام وقت بنیاد، کارهایی از جمله تعیین اعضای هیأت امناء و تدوین آیین‌نامه‌های اولیه بنیاد انجام شد.

چند ماه بعد آقای دکتر واعظ‌زاده به عنوان معاون علمی و فناوری رئیس‌جمهور انتخاب شدند و ریاست بنیاد هم به ایشان سپرده شد. اساس‌نامه هم تصحیح شد تا دیگر الزامی نباشد که رئیس بنیاد، معاون اول رئیس‌جمهور باشد. با حضور ایشان، کارها سرعت و سازماندهی بهتری پیدا کرد. در ابتدای دولت دهم، خانم دکتر سلطان‌خواه و در دولت یازدهم هم، دکتر ستاری معاونت علمی و فناوری و ریاست بنیاد را بر عهده گرفتند.

❖ مدیریت هم‌زمان معاونت علمی و فناوری رئیس‌جمهور بر بنیاد ملی نخبگان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

البته ریاست بنیاد ضرورتاً بر عهده معاون علمی و فناوری ریاست جمهوری نیست. در اساس‌نامه ذکر شده است که رئیس بنیاد، یکی از معاونان رئیس‌جمهور است. اما به دلیل نزدیکی حوزه مأموریت‌ها، رؤسای جمهور این طور تشخیص داده‌اند که بنیاد و معاونت علمی و فناوری را یک نفر مدیریت کند.

این موضوع، هم مزایا و هم معایبی دارد. یکی از مزایایش این است که به دلیل ارتباط موضوعی، هر دو مجموعه می‌توانند از امکانات همدیگر استفاده کنند و هم‌افزایی به وجود بیاورند. تا کنون هم حتی‌المقدور سعی شده تا از امکانات همدیگر استفاده کنند و در زمان لازم نقاط ضعف همدیگر را بپوشانند.

اما اشکالاتی هم می‌تواند به آن وارد شود. این دو سازمان، بسیار استراتژیک و در عین حال جوان هستند و الگوی مشابهی هم نداشته‌اند. یعنی ما قبلاً تجربه آن را نداشته‌ایم و در خارج از کشور هم چنین الگو و نمونه‌ای وجود ندارد و کاملاً یک تجربه بومی است. وقتی این دو سازمان تحت مدیریت یک نفر قرار بگیرد، آن یک نفر اگر رستم دستان هم باشد، بیشتر از دو دست که ندارد. برای حمل



مأموریت بنیاد ملی نخبگان عمدتاً در حوزه سیاست‌کاری و برنامه‌ریزی کلان امور نخبگان و هماهنگی با دیگر نهادها است.

یک بار سنگین، شما شاید بتوانید آن را با یک دست بلند کنید؛ اما برای شکل دادن به آن، یک دست هرگز کافی نیست. این دو نهاد در حال شکل‌گیری هستند. لذا طی این چند سال، بعضاً کمبودها و کندی‌هایی به وجود آمده که باید سعی کرد برطرف شود. همچنین ممکن است این سوگیری به وجود آید که مسائل مربوط به نخبگان، فقط و فقط به حوزه علمی و فناوری محدود می‌شود. این هم می‌تواند یکی از نقاط ضعف موضوع باشد.

❖ مهم‌ترین مأموریت‌های بنیاد ملی نخبگان چیست؟

در اساس‌نامه بنیاد، مأموریت بنیاد کاملاً ذکر شده که عمدتاً در حوزه سیاست‌کاری و برنامه‌ریزی کلان امور نخبگان و هماهنگی با دیگر نهادها است. البته، نخبه و جامعه نخبگانی که می‌گوییم، از یک دانش‌آموز مستعد تا یک فرد نخبه کهنسال را شامل می‌شود. به همه آنها نخبه نمی‌گوییم، اما همه آنها در اجتماع نخبگانی مورد توجه هستند.

ما باید صاحب استعداد را شناسایی و هدایت کنیم و موانع را از جلوی پای او برداریم تا به مرزهای نخبگی برسد و شرایط اثرگذاری او را در کشور به وجود آوریم تا جامعه بتواند از او استفاده کند و بعدها در مقام یک الگو برای سایر جوانان قرار بگیرد. این یک مسیر بسیار طولانی، با فعالیت‌های بسیار متنوع است. ضمناً باید این کارها را در تمامی حوزه‌های علمی، مدیریتی، هنری و ادبی که در مأموریت‌های بنیاد در نظر گرفته شده انجام بدهیم. در یک دوره‌ای باید خوب شناسایی کنیم،



**اگر قرار باشد بنیاد ملی
نخبگان همه وظایف را در
همه زمینه‌های نخبگی و
استعدادی بر عهده بگیرد،
باید یک دولت تشکیل دهد
و برای هر کاری یک وزیر
داشته باشد، در حالی که
کسی این را نخواست و نظر
رهبری هم این نبوده است**

در دوره‌ای باید پشتیبانی مالی کنیم، در دوره‌ای دیگر باید مسیر را باز کنیم که جنس این کارها با هم خیلی متفاوت است.

البته برای همه این کارها در کشور مسئول داریم. اگر بخواهیم در حوزه دانش‌آموزی کاری انجام بدهیم، آموزش و پرورش می‌گوید پس من چه کارام. در حوزه فناوری، وزارت صنایع و می‌گوید این مربوط به حوزه کاری من است. وزارت علوم و دیگر نهادها هم همین‌طور. ما که نمی‌توانیم برای نخبگان دولت دیگری تشکیل دهیم. قرار نیست بنیاد، دولت کوچکی در دل دولت بزرگ شود و همه کارها را خودش انجام دهد. بنیاد تنها باید ظرفیت‌های ملی را در جهت امور نخبگان هماهنگ کند، سیاست‌گذاری کند و به کار بگیرد. البته، این کار خیلی پیچیده‌ای است؛ خیلی سخت‌تر از آن است که بنیاد خودش بخواند اقدام کند.

❖ **به نظر شما، بنیاد ملی نخبگان تا چه حد در مسیر انجام مأموریت خود درست پیش رفته است؟**

به نظر من بنیاد در ابتدا با شتاب‌زدگی، شدیداً به تصدی‌گری متمایل شد. وقتی شما تصدی‌گری می‌کنید، یعنی می‌گویید من خودم می‌خواهم شناسایی کنم، حمایت کنم و... - مثلاً به دلیل اینکه دانشگاه این کار را خیلی خوب انجام نمی‌دهد. در نتیجه، از این طیف وسیع سه‌بعدی مأموریت‌هایی که گفته شد، بنیاد تنها جزء کوچکی را می‌تواند انجام دهد و نمی‌تواند به تمام آن برسد. چون خودش وارد گود شده، دیگر بیرون گود نیست که به این و آن بگوید چه کار کند.

ما مسیر نخبگی را به چند مرحله تقسیم می‌کنیم: «آغازگران»، «آینده‌سازان»، «سرآمدان» و «نخبگان». «آغازگران» به آن استعدادهایی گفته می‌شود که در سنین پایین هستند، هنوز بروز و ظهور استعدادی ندارند و شما باید آنها را پیدا کنید. اینها عمدتاً در آموزش و پرورش، در حال تحصیل هستند. «آینده‌سازان» استعدادهایی هستند که در سن خودنمایی هستند، در مسابقات و جشنواره‌ها

شرکت می‌کنند و مبارز می‌طلبند. شناسایی اینها سخت نیست، چون خودشان را نشان می‌دهند. نیازهایی هم که دارند، عمدتاً نیازهای دوران جوانی و دانشجویی است، مانند پول توجیبی و خوابگاه و امکاناتی برای پیش‌برد اهداف تحصیلی. از اینکه جلوتر برویم، «سرآمدان» وارد جامعه می‌شوند و می‌خواهند توانایی خودشان را آب‌دیده نمایند و اثرگذاری کنند. اینها هم شناسایی‌شان ساده است، چون دارند خودشان فعالیت می‌کنند. اما کاری که شما باید برای آنها انجام دهید، خیلی پیچیده و سخت است. مثلاً، اگر بتوانید شایسته‌سالاری را در نظام اداری کشور پیاده کنید، خیلی از مسائل نخبگان حل می‌شود؛ یعنی اگر هر کس را در جای اصلی و مناسب خودش قرار دهید، طبیعی است آنهایی که دارای تخصص و استعداد و دارای تحرک و نخبگی هستند، به راحتی در جای خودشان قرار می‌گیرند و اثرگذاری‌شان در کشور زیاد می‌شود.

در بخش «آغازگران»، شناسایی خیلی سخت است. چون شما خودتان باید بگردید و آنها را شناسایی کنید. طرح شهاب نمونه این کار است. در طیف «سرآمدان» اگر چه شناسایی آسان است، اما نمی‌دانیم چه کار برایشان بکنیم. در عوض، طیف «آینده‌سازان» که عمدتاً دانشجو هستند، هم شناسایی‌شان و هم کاری که باید برای آنها انجام دهیم، ساده است. مثلاً می‌خواهد در کنفرانسی شرکت کند، کتابی بخرد و...

وقتی شما عجله دارید، شتاب‌زده هستید و می‌خواهید تصدی‌گری کنید، طبیعتاً می‌روید سراغ کاری که از همه ساده‌تر است و آن را انتخاب می‌کنید: طیف «آینده‌سازان» را. یک موجی هم به غلط در کشور به وجود آمده که ما دچار مهاجرت نخبگان هستیم؛ لذا این احساس وجود دارد که مهم‌ترین کار، توجه به طیف «آینده‌سازان» است تا مهاجرت نکند؛ در حالی که اصلاً این‌طور نیست. اولاً دانشجو که می‌رود به خارج تا درس بخواند، مسافرت تحصیلی می‌کند، هجرت نمی‌کند برای اقامت. ثانیاً چه کسی گفته که او بر نمی‌گردد؟ شاید برگردد. چه زمانی معلوم می‌شود که برمی‌گردد یا نه؟ موقعی که دیگر دانشجو نیست، درسش تمام شده و می‌خواهد وارد زندگی حرفه‌ای بشود. آن موقع است که می‌بیند شرایط کجا مناسب‌تر است. لذا، اگر نیازهای دوران «سرآمدی» او را درست برنامه‌ریزی کرده باشید، برمی‌گردد. در این صورت، شما با دانشجویانی مواجه می‌شوید که خرج دوره فوق‌لیسانس و دکترایش را دیگران داده‌اند و از اقصی نقاط دنیا با توانمندی‌ها و تجربه‌های متفاوت در حوزه‌های مختلف به ایران برمی‌گردند. به این می‌گویند گردش مغزها.

بگذریم؛ این مسائل موجب شد که بنیاد مدتی به صورت افراطی به سراغ رویکرد تصدی‌گری برود تا اصطلاحاً دارو را در جای خودش و در کمترین زمان و به بهترین وجه به مریض برساند. غافل

از اینکه - از نظر من - تشخیص از همان اول نادرست بوده. شاید از نظر شما عجیب بیاید که یکی از مدیران بنیاد دارد این حرف‌ها را می‌زند؛ اما من این را از افتخارات بنیاد می‌دانم که یک سازمان خودنقدکننده است.

❖ **ضرورت تغییر جهت در مسیر حرکت بنیاد ملی نخبگان چگونه مطرح و سپس عملیاتی شد؟**

بعد از حدود دو سه سال که از فعالیت‌های بنیاد گذشت، این بحث به صورت جدی در بنیاد مطرح می‌شد. عده‌ای با توجه به تجربیاتشان، کاملاً معتقد به ضرورت تغییر روش بنیاد بودند. نظرشان این بود که به جای تصدی‌گری، ما باید به سراغ طراحی نظام نخبگانی در کشور برویم.

به این مثال توجه کنید: یک تیم ورزشی را در نظر بگیرید که در آن یازده نفر با هم بازی می‌کنند. شاید هم هماهنگ نباشند و وظایف‌شان را درست انجام ندهند. اینجا مربی است که باید آنها را تنظیم کند. اما اگر مربی خودش لباس عوض کند و به عنوان بازیکن وارد بازی شود - مثلاً به این دلیل که دیگران کارشان را خوب انجام نمی‌دهند - دیگر هیچ امیدی وجود ندارد.

به واسطه وجود بنیاد ملی نخبگان، ما امیدواریم که وضعیت نخبگان در کشور سروسامان بهتری بگیرد تا قدرت اثرگذاری بیشتری در تحولات کشور پیدا کنند. اما اگر بنیاد مثلاً به جای وزارت علوم بنشیند، دیگر این امید وجود ندارد.

❖ **به نظر می‌رسد حاصل نقدها نسبت به روند تصدی‌گری بنیاد نخبگان، این بود که نگاه راهبردی به امور نخبگان مطرح شود و «سند راهبردی کشور در امور نخبگان» هم مولود این نگاه است. آیا با این تلقی موافق هستید؟**

همان طور که عرض کردم، نوعی تقابل فکری بین مسئولان بنیاد و مدیران مرتبط با حوزه نخبگان وجود داشت. اما عزم جدی برای تغییر به وجود نیامد تا اینکه رهبر معظم انقلاب دوباره وارد میدان شدند. این نشان‌دهنده این است که ایشان کاملاً اوضاع را رصد می‌کنند و مطالب را فراموش نمی‌کنند. در بهمن ماه سال ۸۹ که سه چهار سال از تشکیل بنیاد گذشته بود، رهبری جلسه‌ای را با حضور رؤسای سه قوه، برخی اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، چندین نماینده مجلس و تعدادی از مدیران و صاحب‌نظران حوزه نخبگان تشکیل دادند که رسانه‌ای هم نشد. ایشان در آن جلسه، دغدغه‌های خودشان را در رابطه با نخبگان، در یازده محور مطرح کردند. بنده همان موقع از رئیس وقت بنیاد پرسیدم که آیا رهبری در این جلسه مطالب را خطاب به شما می‌گفتند؟ ایشان پاسخ داد خیر، به همه حاضران خطاب می‌کردند؛ یعنی رهبری در حوزه مدیریت نخبگان، همه جمع را مخاطب

می‌دانند. این‌طور نیست که ما بنیاد نخبگان درست کرده‌ایم و همه چیز را باید از او بپرسیم. اصلاً به نظر بنده، بنیاد نخبگان خودش باید سؤال‌کننده باشد.

رهبری دغدغه‌هایی را مطرح کردند و گفتند من نمی‌خواهم فعالیت‌هایی را که انجام شده زیر سؤال ببرم. اما برخی دغدغه‌هایی را که هنوز پاسخ داده نشده مطرح می‌کنم. اینها باید حل شود؛ لذا همه باید دست به کار شوند و یک سند ملی هم مورد نیاز است. در این سند ملی، اولاً باید هدف کشور از پرداختن به موضوع نخبگان مشخص شود. آیا این یک فعالیت لوکس است؟ آیا برای اینکه بچه‌های درس‌خوان ما به خارج از کشور نروند این کار را می‌کنیم؟ هدف چیست؟ چون دیدگاه‌ها در این باره متفاوت است،

سازمان‌ها فعالیت‌های ناهم‌راستا انجام می‌دهند و هم‌افزایی ایجاد نمی‌شود، بلکه هر کس به صورت جزیره‌ای عمل می‌کند؛ مثلاً در آموزش و پرورش برای شناسایی و هدایت استعدادها اتفاقاتی می‌افتد، اما در آموزش عالی اساساً کار دیگری انجام می‌شود. حالا بنیاد هم به اینها اضافه شده و او هم کار خودش را انجام می‌دهد. این اتفاق نباید بیفتد. اینکه نخبه کیست، چرا باید به سراغ او برویم و هدف از این کار چیست و ... باید دقیقاً تبیین شود و بعد، برای رفع این چالش‌ها و دغدغه‌ها، راه‌حل ارائه شود. راه‌حل‌ها هم باید بر مبنای واقعیات باشد، یعنی بشود آنها را در داخل کشور عملیاتی کرد. در پایان هم فرمودند موضوعات را شورای عالی انقلاب فرهنگی پی‌گیری کند.

در پایان این جلسه، رهبری تعبیری به کار می‌برند که من شبیه آن را در هیچ موضوع دیگری از ایشان نشنیده‌ام: «حرف‌هایی که من امروز زدم، خطابه نبود؛ بلکه تکلیف شرعی آقایان است». خلاصه اینکه در یک جلسه خصوصی، به مسئولان عالی‌رتبه نظام تأکید کردند که مسئله نخبگان، موضوعی عادی نیست که آن را در کنار سایر کارها بگذارید.

حال؛ وقتی به سازمان‌ها نگاه می‌کنیم، آیا چنین دیدی حاکم است؟ شما چنین حسی دارید؟ مثلاً، موضوع نخبگان در آموزش و پرورش به مجموعه استعدادهای درخشان مربوط می‌شود. آیا این موضوع در آموزش و پرورش فوق عادی دیده می‌شود؟ در آموزش عالی فوق عادی دیده می‌شود؟ در وزارت صنعت - که یکی از وزارتخانه‌های راهبردی در حل دغدغه‌های نخبگان است - مسئله را به این شکل می‌بینند؟ اصلاً به رسمیت می‌شناسند؟ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، آیا اصلاً موضوع نخبگان جزو دغدغه‌هایش هست یا فراموش شده است؟

اگر قرار باشد بنیاد ملی نخبگان همه وظایف را در همه زمینه‌های نخبگی و استعدادی بر عهده بگیرد، باید یک دولت تشکیل دهد و برای هر کاری یک وزیر داشته باشد. در حالی که کسی این را نخواست و



کسی که دارای استعداد است و استعدادش را در کوران حوادث دوران آب‌دیده می‌کند، این حق برایش ایجاد می‌شود که بخواهد اثرگذاری داشته باشد اما این حق برایش ایجاد نمی‌شود که از مزایای بیشتری برخوردار بشود

نظر رهبری هم این نبوده است. نهادها باید مبنای همفکری‌شان و تصمیم‌گیری‌شان این باشد که ما چه کار کنیم تا بتوانیم استعدادها را کشف کنیم، آنها را به سوی نیازهای کشور سوق داده و خوب پرورش دهیم. سپس، زمینه‌سازی کنیم - چه در بخش خصوصی و چه دولتی و عمومی - تا اینها اثرگذار شوند و کشور بهره‌مند شود.

بعد از این جلسه، شورای عالی انقلاب فرهنگی تدوین پیش‌نویس سند را به بنیاد ملی نخبگان ابلاغ کرد. در بنیاد هم ستادی به نام ستاد تدوین پیش‌نویس سند به وجود آمد و صاحبان دیدگاهی که معتقد به ضرورت ایجاد تحول، تغییر رویکرد، تغییر نگاه و جایگاه بنیاد ملی نخبگان و نوع مأموریت‌های آن بودند، مجوز عمل دریافت کرد.

❖ **فرایند تدوین سند راهبردی کشور در امور نخبگان، چگونه انجام شد و چه ملاحظات**
در تدوین این سند مد نظر قرار گرفت؟

در ابتدا، روش تدوین سند بر اساس چرخه سیاست‌گذاری عمومی (Public) انتخاب و اجزایش مشخص شد. اینکه باید چه اتفاقی بیفتد و اطلاعات را باید از کجا جمع‌آوری یا خلق کرد، مشخص و فرایند آن تدوین شد. تقریباً تمامی مطالعات قبل از تدوین سند در امور استعدادها درخشان و نخبگان، یعنی هر کاری که دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی کشور کرده بودند، جمع‌آوری شد. چندین کار پژوهشی جدید هم تعریف شد و از همه مهم‌تر، مکانیزمی برای جمع‌آوری نظرات صاحب‌نظران در سه مرحله به کار افتاد. سعی کردیم همه کسانی را که به هر حال گمان می‌شد جزو نخبگان کشور هستند، کسانی را که در حوزه‌های سیاست‌گذاری و مدیریت امور نخبگان در کشور، چه در آموزش و پرورش و چه در آموزش عالی و بهداشت و ...، صاحب‌نظران در این حوزه بودند، دعوت کنیم. در اسفند ماه سال ۸۹، حدود ۵۰ تا ۶۰ نفر برای گفتگوی اولیه در دانشگاه شهید بهشتی گرد آمدند. حدود شش ماه بعد، با دیگر حدود ۱۲۰ نفر به مدت دو روز کاری در مشهد مقدس دور هم جمع

شدند. در بهمن ماه سال ۹۰، آنچه که پیش‌نویس شده بود، به صورت یک نسخه اولیه ارائه، نقد و بررسی و پس از اصلاحاتی به شورای عالی انقلاب فرهنگی فرستاده شد.

در این مرحله، بیان چالش‌ها، نقدها و پیشنهادهای کاملاً ساختارنیافته بود. هرکس هرچه گفتنی داشت، ضبط و پیاده‌سازی شد. حجم انبوهی از اطلاعات باید با تحلیل و خوشه‌های موضوعی ایجاد می‌شد. گاهی در این خوشه‌های موضوعی، با تناقضاتی مواجه می‌شدیم. مثلاً گاهی چند نفر یک موضوع را بیان می‌کردند؛ اما راه‌حل‌هایشان با هم خیلی متفاوت و بعضاً متناقض بود. در میان اینها تعدادی دوقطبی پیدا کردیم، موضوعاتی که در آنها اختلاف نظر زیاد بود و اتفاقاً دیدیم که بیشترین تغییر رویکردها باید در همین نقاط اتفاق بیفتد.

از طرف دیگر، دیدگاه‌ها و نظریه‌های مختلفی که در حوزه استعداد و نخبگی در دنیا وجود دارد، تا آنجا که مقدور بود مطالعه شد. اسناد بالادستی تجزیه و تحلیل شد. کار مفصلی روی نظرات رهبر معظم انقلاب و حضرت امام (ره) انجام شد. یک گروه از اصفهان کار مفصلی در خصوص تجزیه و تحلیل مسائل نخبگان از دیدگاه قرآن و حدیث برایمان انجام دادند. مواد خام این مطالب موجود است و ما سعی داریم بعضی از اینها را که ارزش بالایی دارند، به صورت کتاب چاپ کنیم. خلاصه، از خلال مطالبی که صاحب‌نظران مطرح کرده بودند، چالش‌هایی استخراج شد و همه اطلاعات به کمیته‌ای به نام «کمیته نگارش» ارائه شد. کمیته نگارش در مرحله اول چالش‌ها را بررسی کرد. حدود ۱۲۰ چالش در محورهای مشخص‌تر و کلی‌تر خوشه‌بندی شدند. مثلاً یکی از چالش‌های مهم که رتبه یک رده‌بندی را داشت، تفرق در تعریف «نخبگی» بود، یعنی آشفتگی مفهومی. چون هرکسی از دیدگاه و دریچه نگاه خودش «نخبه» و «نخبگی» را تعریف می‌کرد.

در میان چالش‌ها و پیشنهادهای هر جا که نظرات یکسان بود، مشکلی نبود. اما در جاهایی دو نظر مخالف وجود داشت. لذا حدود ۲۰ مورد نظرات دوقطبی استخراج شد. برای نمونه، در آموزش و پرورش، شناسایی با برچسب‌زنی یا بدون برچسب‌زنی - که هرکدام یک فواید و دلایلی دارد - یک دوقطبی مهم بود. یا مثلاً این که در پرورش استعدادها رویکرد جداسازی را اتخاذ کنیم یا عدم جداسازی را؟ رویکرد گلخانه‌ای را در پیش‌گیری یا رویکرد باغچه‌ای را؟ اینها نظریات دوقطبی بود که مطرح می‌شد و پاسخ اکثر این سؤالات در سند آمده است.

نکته خیلی مهم این است که ما در انتخاب رویکرد، نباید حرکت زیگزاگ داشته باشیم. نمی‌شود در مرحله شناسایی با یک مدل تصمیم‌گیری و در مرحله هدایت مدل تصمیم‌گیری را عوض کنیم. تناقضی نباید وجود داشته باشد. همه فعالیت‌ها باید در یک پارادایم و چارچوب فکری باشد.

لذا با بحث‌هایی که صورت گرفت، رویکردهای اصلی هم انتخاب شد. بر مبنای تحلیل مصاحبه‌ها و مطالعات، تعدادی «اقدام» طراحی شد. یعنی ابتدا چالش مشخص شد، سپس رویکرد انتخاب شد و بر مبنای آن، اقداماتی پیش‌بینی و طراحی شد. ابتدا تعداد اقدام‌ها خیلی زیاد بود. اما وقتی موارد تکراری حذف و پالایش شدند، به حدود ۷۰ اقدام رسیدیم.

متن سند ۳ نوبت بار از صفر نوشته و بیش از ۳۰ نوبت ویرایش شد. سند مرتباً در حال عوض شدن بود، هر هفته یک جور بود! تا آن‌که در اسفند سال ۹۰، سند به جایی رسید که کمیته نگارش احساس کرد کار بیشتری نمی‌شود کرد. بنابراین متن نهایی تقدیم شورای عالی انقلاب فرهنگی شد و سرانجام در جلسه ۱۱ مهر ماه ۱۳۹۱ در شورای معین شورای انقلاب فرهنگی به تصویب رسید.

❖ **از شما به خاطر ارائه توضیحات سپاسگزاریم. آیا مطلب دیگری هست که در پایان گفت‌وگو، اشاره به آن را لازم بدانید؟**

یک نکته مهم هست که مایل هستم به آن تأکید کنم. عمل کرد کشور در حوزه استعدادهای برتر، موجب شده تصویری به وجود بیاد که نخبگی و استعداد ایجاد حق می‌کند، نه ایجاد مسئولیت. در مقابل دیدگاهی وجود دارد که استعداد به جای حق، ایجاد مسئولیت می‌کند. البته، کسی که دارای استعداد است و استعدادش را در کوران حوادث دوران آبدیده می‌کند، این حق برایش ایجاد می‌شود که بخواهد اثرگزاری داشته باشد، اما این حق برایش ایجاد نمی‌شود که از مزایای بیشتری برخوردار بشود.

به نظر می‌رسد دیدگاه نخست اسلامی نیست. بلکه حتی در مورد امامت و رهبری جامعه هم ما اعتقاد داریم که امام یا رهبر جامعه، به دلیل آن‌که برگزیده خداست و وصی پیامبر است، حق مادی دیگری به او تعلق نمی‌گیرد. این حق به او تعلق می‌گیرد که بگوید چون من وظیفه دارم شما را راهبری کنم، پس حق دارم در این مسند بنشینم. چرا که از من در این باره سؤال می‌شود و از شما سؤال نمی‌شود.

فرد نخبه‌ای که خدا استعدادی به او داده و خودش هم زحمت کشیده و موقعیت برایش به وجود آمده و توانایی رهبری در حوزه‌ای را به دست آورده و می‌تواند تحولی ایجاد کند، باید در مقابل خدا و مردم پاسخ‌گو باشد. می‌گوید من باید جایی بنشینم که مأموریتم را به نحو احسن انجام بدهم و بعداً پاسخ‌گو باشم و روسفید بشوم. البته اگر شما این موقعیت را به او ندهید، مسئله را برایش پاک کرده‌اید و تکلیف از روی دوش او برداشته شده است. پس اگر حقی هست، در ادای تکلیف و انجام وظیفه و مسئولیت است. این نگاه مورد تأیید سند راهبردی کشور در امور نخبگان است.

❖ **از این‌که با صبوری و حوصله به سؤالات ما پاسخ دادید، سپاسگزاریم و برایتان آرزوی موفقیت داریم.**